

بخش دختران هم مانند پسرها کارگاه‌های متفاوت آموزشی دارد و به یک به یک کلاس‌ها سر زدیم تا به بخش نهایی رسیدیم؛ بخشی که نتایج آموزش‌ها در این کارگاه به بار می‌نشیند. در این کارگاه چند چرخ خیاطی صنعتی از جمله راسته دوز، سردوز، نوار دوز و... قرار دارد. کار با این دستگاه‌های پیچیده برای افراد عادی هم دشوار است، اما این دختران کم توان ذهنی آموختند چگونه پارچه‌ها را زیر چرخ قرار دهند، نخ چرخ را تعویض کرده و در صورت خرابی جزئی، چرخ خیاطی‌شان را تعمیر کنند.

روبه‌روی در کارگاه، مارال ۲۵ ساله پشت چرخ راسته دوز نشسته و مشغول تعویض نخ چرخش است چند قدم نزدیکش شدم تا سر صحبت را باز کنم، پرسیدم چند سال طول کشید تا یادگرفتی با چرخ خیاطی کار کنی؟ در جوابم می‌گوید: «سه سال است که در این مرکز آموزش می‌بینم و اکنون پای چرخ نشستم و کار می‌کنم، راستش حقوق هم دریافت می‌کنم. البته من کار زیورآلات را هم آموزش دیدم و در خانه زیورآلات تولید می‌کنم و می‌فروشم.»

با درآمدت چه کار می‌کنی؟ «پول‌هایم را در بانک می‌گذارم تا بتوانم به زیارت کریلا بروم.»

اگر چه فهمیدن کلماتی که می‌گوید برایم کمی دشوار بود اما از میان کلمات منقطع که می‌گفت کلیات حرف‌هایش را دریافت.

زهرا امیری دختر دیگری است که ۵ سالی است در این مرکز مشغول کار است و در مورد خیاطی‌هایش می‌گوید: «قبل از ورود به این مرکز احساس می‌کردم بی‌فایده هستم و هیچ کاری از دستم بر نمی‌آید اما با ورود به اینجا یاد گرفتم چگونه از پس کارهای شخصی‌ام برایم همین‌طور آموختم با چرخ کار کنم و رو بالشی بدوزم با این کارها می‌توانم مختصر درآمدی هم داشته باشم.»

بخش آخر اتاقی پر از کارهای رنگارنگ است که در مکان‌ها و روزهای مختلف در معرض دید عموم قرار می‌گیرند. از تمام کارهای بچه‌ها یک نمونه در این اتاق قرار دادند تا بتوانند از نهاده‌ها و مراکز مختلف سفارش بگیرند. کارها به حدی تمیز و زیبا بود که بی‌اغراق قابل رقابت با دیگر محصولات بازار است. چه کسی باور می‌کند تولیدکنندگان این محصولات افراد کم توان ذهنی باشند.

بازدید از کارگاه‌ها و کلاس‌های مرکز به اتمام رسید و راهی اتاق مدیر شدیم در طول این مسیر تابلوهایی را دیدم که روی دیوار سالن نصب شده بود و بچه‌ها را در حال اجرا نشان می‌داد. خانم اصلی می‌گوید: «بچه‌ها اینجا گروه تئاتر و موسیقی هم دارند و یادگیری دارند نیز در این مؤسسه پذیرش می‌شوند.

برنامه‌های این مؤسسه توانبخشی فقط شامل آموزش نیست خدمات سرپایی و روزانه را هم داریم که برای گروه‌های سنی زیر ۱۵ سال اجرا می‌شود. به غیر از معلولان ذهنی، بچه‌های اوتیسم، فلج مغزی، معلولان جسمی حرکتی که حتی لبه‌های این نصفه را هم از سینی برداشته و در قسمت ضایعات قرار می‌دهند.

بخش سرپایی، خدمات ۲۵ دقیقه‌ای است که شامل کاردرمانی، گفتاردرمانی، روانشناسی، آب درمانی، موسیقی درمانی، آموزش مهارت‌های بازبیدی از کارهای بانوان داشته باشیم. در راهپله‌های این مرکز صحبت از نمایشگاه برای عرضه و جذب مشتری شد که خانم اصلی می‌گوید: «طی ایام مختلف سال در بازارچه‌های مختلف، غرفه داریم و محصولاتمان را به نمایش می‌گذاریم اما توان بودجه‌ای نداریم که غرفه‌ای اجاره کنیم؛ تاکنون هم با نهادهایی مثل شهرداری رایگان در اختیار مرکز قرار دهند.

دوستان معلولان کم توان ذهنی را در معرض دید عموم قرار می‌دهیم، مردم باور نمی‌کنند که این تولیداتی که در دستان معلولان کم توان ذهنی باشد چرا که کیفیت بالایی دارند و با دقت محصولات را آماده و بسته‌بندی می‌کنند.»

چهره‌های خندان و شوق و ذوقی که برای یادگیری دارند از پس چشم‌انم دور نمی‌شود، حال نوبت به بازگشت فرا رسید، اکنون عقربه‌های ساعت ۱۲:۳۰ دقیقه را نشان می‌دهد، بوی غذا کل مرکز را فرا گرفته و کم‌کم بچه‌ها خودشان را برای صرف ناهار آماده می‌کنند. به سمت درخروجی حرکت کردم و مادری را دیدم که برای ثبت‌نام فرزندش از اطلاعات پرس و جومی‌کند. فکرم مشغول بچه‌های کم توان ذهنی است که محکوم به خانه نشینی‌اند و حتی خانواده هم توانمندی‌شان را باور ندارد. کاش می‌شد همدیگر را باور کنیم.

مؤسسه قراردادهایی را با مجموعه ورزشی مختلف منعقد کرده است و مربیان ویژه این افراد را به کار گرفتیم تا افراد کم توان ذهنی بتوانند حداقل در هفته یک جلسه از فضاهای ورزشی به صورت رایگان استفاده کنند.

همچنین به صورت پایلوت برنامه آموزش شنا را هم برایشان در نظر گرفتیم تا بتوانیم به بچه‌های کم توان ذهنی شنا کردن را آموزش دهیم.» راهی کارگاه دیگری شدیم «کارگاه مونتاژ سنگ». در این کارگاه سنگ‌های برش خورده از کارخانه برای این بچه‌ها ارسال می‌شود و آنها طبق مدلی که از قبل برایشان در نظر گرفته شده است، سنگ‌ها را کنار هم قرار می‌دهند چیزی شبیه به معرق سنگ، این سنگ‌های ساخته شده معمولاً در کف سالن‌ها و لابی ساختمان‌ها استفاده می‌شود.

در گوشه این کارگاه ابراهیم ۲۹ ساله را دیدم که با انبر مخصوص مشغول خرد کردن کاشی‌های رنگی است، به سمتش رفتم تا برابم در مورد کاری که می‌کند توضیح دهد، اومی‌گوید: «اول کاشی‌های رنگی را خرد می‌کنیم و بعد طرح مورد نظر را روی هر چیزی مثل گلدان، کوزه و... می‌کشیم سپس سنگ‌های قطعه قطعه شده را مطابق طرح می‌چسبانیم.» از او پرسیدم آیا برای کاری که انجام می‌دهید گواهی فنی حرفه‌ای دارید؟ که می‌گوید: «سال گذشته برای این حرفه امتحان دادم و قبول شدم، اما هنوز مدرکم را دریافت نکردم» اکثراً در کارگاه از ماسک استفاده می‌کردند چرا که فضای آن جا پر شده بود از گرده سنگ‌هایی که برش می‌زدند.

برای رسیدن به کلاس بعدی قدم‌زنان راهی راهرو شدیم که ناگهان چشمم به عکس‌های روی دیوار افتاد که گویا در مناسبت‌های مختلف ثبت شدند تا خاطره‌سازی کنند. از مدیر مرکز جویای این تصاویر شدم که در جوابم می‌گوید: «همراه جشن تولد گروهی داریم و متولیدین آن ماه، دو یکب جمع می‌شوند و شمع مشترکشان را فوت می‌کنند.

در روزهای مناسبی همچون شب چله، چهارشنبه سوری، جشن پایان سال و... مراسم‌هایی را برگزار می‌کنیم تا آموزش و کار برایشان با سرگرمی و آراغت همراه باشد.»

کلاس «پیش حرفه» مقصد بعدی‌مان شد، این کلاس تولیدی ندارد و افرادی که در آن هستند هنوز حرفه خاصی را فرا نگرفته‌اند یا به قولی تازه وارد این مرکز حساب می‌شوند. تعدادی از پسران در سنین مختلف دور میز جمع شدند و روبه‌رویشان سینی‌های پر از لیمو بود. مربی برایم توضیح داد که در این کلاس ابتدا باید دقت و سرعت عمل بچه‌ها بالا رود، سپس فراگیری مفاهیمی همچون رنگ، سایز، شکل، افزایش تمرکز و ریزینی شکل گیرد. به همین خاطر بسته‌های حیوانات را روبه روی‌شان قرار می‌دهند تا ضایعات را تفکیک کنند. جالب است که بدانید این حیوانات پاک شده بسته‌بندی می‌شوند و به‌عنوان محصولات پاک شده روانه بازار می‌شوند. ریزینی آنها تا حدی بود که حتی لبه‌های این نصفه را هم از سینی برداشته و در قسمت ضایعات قرار می‌دادند.

حاصل دست این دختران دیدنی است

عقربه‌های ساعت ۱۱ را نشان می‌داد که به طبقه بالا رفتم تا بازدیدی از کارهای بانوان داشته باشیم. در راهپله‌های این مرکز صحبت از نمایشگاه برای عرضه و جذب مشتری شد که خانم اصلی می‌گوید: «طی ایام مختلف سال در بازارچه‌های مختلف، غرفه داریم و محصولاتمان را به نمایش می‌گذاریم اما توان بودجه‌ای نداریم که غرفه‌ای اجاره کنیم؛ تاکنون هم با نهادهایی مثل شهرداری رایزنی کردیم تا این غرفه‌ها را به صورت رایگان در اختیار مرکز قرار دهند.

اگر از این غرفه‌ها سفارش کاری ورزش هم رسید و همین که اسم از فوتبال شد، پسرها سر از پانمی‌شناختند و همه شعار پرسپولیس قهرمان را سردادند. مدیر به ورزش بچه‌ها نیز اشاره می‌کند: «طرح دیگر این مؤسسه ورزش همگانی است برای معلولان ذهنی ۸ تا ۲۵ سال که در دو گروه دختران و پسران اجرا می‌شود. این امر در بهبود وضعیت سلامتی این افراد تأثیر بسزایی دارد. با توجه به علاقه بیش از اندازه این بچه‌ها به ورزش فوتبال، زمین چمنی را هم برای بچه‌ها هماهنگ کردیم تا در هفته دو بار فوتبال بازی کنند.



منبع: سایت مؤسسه توانبخشی و فقهی (عج)

یک روز با معلولان مرکز حرفه آموزی

این بچه‌ها تولید را معنا می‌کنند

مددحه جعفری
روزنامه‌نگار

مهم‌ترین خوبی‌شان لبخندی است که بی‌منت همیشه بر صورت‌شان در هر شرایطی جاریست؛ افرادی که قلب‌های رنگین کم‌تانی دارند و یابدی بیگانه‌اند. شاید اصلاً بدی را نمی‌شناسند و فقط خوبی در روحشان دمیده شده است. راهش خیلی هم دور نیست، کافی است مسیری را تا خیابان ولیعصر (عج) طی کنید و در بن بست شمس آنان را ببابید. جلوی در ورودی ساختمان که رسیدم از پشت زرده‌ها سه نفرشان را دیدم که با هم توپ بازی می‌کنند، وارد حیاط که شدم به سمت من چرخیدند و همان لبخند همیشگی بر لبانشان نشست بی آن‌که مرا بشناسند، سلام کردند و من نیز پاسخشان را با لبخند دادم. سری در حیاط چرخاندم، چشم به تابلوی سبزرنگ بالای در افتاد که رویش نوشته بودند «مرکز توانبخشی و حرفه آموزی» وارد سالن اصلی شدم و سراغ مدیریت مرکز را گرفتم.

سازی، بسته‌بندی، راسته دوزی و در بخش دختران راسته دوزی، سری دوزی و مونتاژ زیورآلات را داریم. طی دو سال اخیر ۴۵ نفر از بچه‌های ما کارت مهارت حرفه‌آموزی‌شان را در حرفه‌هایی مثل راسته‌دوزی، گلدوزی و پاکت‌سازی دریافت کردند.

معلولان ذهنی این مرکز آموزش پذیر هستند و سن آنها بین ۱۴ تا ۳۵ سال است. این افراد می‌توانند به سطحی از حرفه‌ای بودن دست یابند که گواهی فنی و حرفه‌ای به آنها اعطا شود. بعد از پایان آموزش به سطحی از استقلال ذهنی در زندگی‌شان دست می‌یابند و آماده حضور در بازار کار و کارگاه‌های تولیدی می‌شوند.

ایجاد اشتغال از دیگر برنامه‌ها و فعالیت‌های این مرکز است که با کمک حمایت دیگر مراکز، ارگان‌ها و حتی مردم امکان پذیر خواهد بود. برای آنکه بتوانیم ایجاد اشتغال کنیم باید از بیرون سفارش کار بگیریم تا بچه‌ها در کارگاه‌های تولیدی مرکز سفارشات را آماده کنند. یکی از روش‌های آشنایی مردم و مسئولان با تولیدات این گروه از معلولان، شرکت در بازارچه‌های خیریه است تا با کیفیت و نوع کار آشنا شوند و سفارش دهند. به جرأت می‌توان گفت، کاری که این بچه‌ها انجام می‌دهند قابل رقابت با کالاهای بازار است.

در حال حاضر ۱۰۵ نفر در دو گروه حرفه‌های مختلف وارد مرحله آموزش می‌شوند. کلاس‌های آموزشی این مرکز با توجه به سطح یادگیری افراد بیش از شش ماه است و تا یادگیری کامل بین دو تا چهار سال زمان لازم است. بعد از پایان دوره‌های آموزشی با توجه به رایزنی‌هایی که با سازمان فنی و حرفه‌ای انجام دادیم این بچه‌ها را برای دریافت گواهینامه معتبر به این سازمان معرفی می‌کنیم.

پسران و دختران تحت پوشش این مرکز هستند و در کلاس‌های مختلف مشغول یادگیری حرفه مورد علاقه‌شان هستند. در بخش پسران، ما کارهایی مثل مونتاژ سنگ، کاشیکاری، پاکت

دیگر مقوا را به پشت آن وصل می‌کرد تا از اتصالشان ساک دستنی متفاوتی شکل بگیرد. همه با هم کار می‌کردند و لبخندهای شیرینشان نشاط بخش محفل دوستانه‌شان بود.

کنار یکی از پسرها ایستادم نمی‌دانم چرا به محض حضورم شروع به تکان دادن خودش کرد. درابتدا متوجه اضطرابش نشدم و با دیگر بچه‌ها به گفت‌وگو پرداختم. وقتی نوبت به او رسید سرش را پایین انداخت تا مجبور به پاسخ دادن نشود. مدیر مرکز اشاره کرد که این پسر اوتیسم دارد و برقراری ارتباط با غریبه‌ها برایش دشوار است.

در این لحظه بود که دریافتم چرا از اینکه کنارش ایستادم مضطرب شد و خودش را تکان می‌داد. برای اینکه حضورم باعث رنجش مسئولیت‌پذیری را در این بچه‌های تقویت کنیم.»

کلماتشان بریده بریده و کوتاه بود گاهی اوقات متوجه کلماتشان نمی‌شدم و با نگاه به مربی از او برای فهمیدن حرف‌هایشان کمک می‌گرفتم.

سهیل یکی دیگر از بچه‌های کارگاه پاکت‌سازی از فعالیت‌هایش می‌گوید: «این‌جا به غیر از پاکت درست کردن کارهای دیگری هم می‌کنیم مثل گرفتن آمار غذا.»

خانم اصلی در ادامه صحبت‌های سهیل توضیح می‌دهد: «بچه‌ها برای اینکه در کارهای گروهی شرکت کنند و یاد بگیرند چگونه کارهای شخصی‌شان را انجام دهند هفته‌ای یک بار آمار غذا را می‌گیرند، ظرف‌های ناهار را چیده یا جمع می‌کنند، شستن ظرف‌ها و تمیز کردن کلاس و کارگاه هم از دیگر برنامه‌های آموزشی این بچه‌هاست. این کارها مهارت زندگی افراد کم توان



■ سه سال است که در این مرکز آموزش می‌بینم و اکنون پای چرخ نشستم و کار می‌کنم، راستش حقوق هم دریافت می‌کنم. البته من کار زیورآلات را هم آموزش دیدم و در خانه زیورآلات تولید می‌کنم و می‌فروشم

■ قبل از ورود به این مرکز احساس می‌کردم بی‌فایده هستم و هیچ کاری از دستم بر نمی‌آید اما با ورود به اینجا یاد گرفتم چگونه از پس کارهای شخصی‌ام برایم همین‌طور آموختم با چرخ کار کنم و رو بالشی بدوزم با این کارها می‌توانم مختصر درآمدی هم داشته باشم

■ طی ایام مختلف سال در بازارچه‌های مختلف، غرفه داریم و محصولاتمان را به نمایش می‌گذاریم اما توان بودجه‌ای نداریم که غرفه‌ای اجاره کنیم؛ تاکنون هم با نهادهایی مثل شهرداری رایزنی کردیم تا این غرفه‌ها را به صورت رایگان در اختیار مرکز قرار دهند

دوستان معلولان کم توان ذهنی را در معرض دید عموم قرار می‌دهیم، مردم باور نمی‌کنند که این تولیداتی که در دستان معلولان کم توان ذهنی باشد چرا که کیفیت بالایی دارند و با دقت محصولات را آماده و بسته‌بندی می‌کنند.»

دوستان معلولان کم توان ذهنی را در معرض دید عموم قرار می‌دهیم، مردم باور نمی‌کنند که این تولیداتی که در دستان معلولان کم توان ذهنی باشد چرا که کیفیت بالایی دارند و با دقت محصولات را آماده و بسته‌بندی می‌کنند.»

ابوالفضل پسر پرچنب و جوش جمع ایستاد تا در مورد کارشان برایم توضیح دهد. با اینکه ۳۱ سال سن داشت اما با نگاه کردن به چهره‌اش نمی‌توانستم سن واقعی‌اش را تشخیص دهم. کم سن و سال‌تر از چیزی که در شناسنامه برای او ثبت شده به نظر می‌رسد. او ۸ سال است که به عضویت این مرکز درآمد و یک سال اول را آموزش دیده تا بتواند حرفه‌ای خاص را بیاموزد. او به نیابت از دیگر دوستانش در مورد کاری که انجام می‌دهند می‌گوید: «اینجا کارگاه پاکت‌سازی است و ما انواع پاکت و کارت پستال را می‌سازیم. خوشحالم که اینجا در کنار دوستانم کار می‌کنم.»

■ محصولاتتی که با عشق رنگین می‌شوند

دوست داشتم زودتر به دیدار افراد کم توان ذهنی بروم تا کارهایشان را از نزدیک ببینم به همین خاطر پیشنهاد کردم که مابقی صحبت‌ها در راه و هنگام بازدید انجام شود. به راه افتادیم و اول به بخش پسران سر زدیم و مقابل دری ایستادیم که رویش نوشته شده بود (کارگاه پاکت سازی)؛ مدیر در را باز کرد و داخل شد پشت سرش وارد کلاسی شدم. ۱۰الی ۱۵ نفر بودند که دور میز گرد هم جمع شدند یکی مشغول الگو کشیدن، دیگری تا می‌زد و بغل دستی‌اش این کاغذها را تا خورده را به چسب آغشته می‌کرد، نفر بعدی روی